

بازتاب براندازی خاندان‌های ایرانی عصر غزنوی در آثار شاعران و مورخان (صفّاریان، فریغونیان، شاران و خوارزمشاهیان)

زهرة نورائی نیا^۱

ناصرالدین شاه حسینی^۲

حسن اکبری بیرق^۳

چکیده

روی کار آمدن اولین حکومت ترک‌نژاد در ایران به دست محمود غزنوی تحقق یافت و مقدمه ظهور سایر حکومت‌های ترک در ایران گردید. محمود غزنوی در ادامه اهداف توسعه طلبانه‌اش، تعدادی از خاندان‌های محلی ایران را از جغرافیای تاریخی-سیاسی ایران محو کرد؛ امارت‌هایی چون صفّاریان، شاران غرجستان، فریغونیان و خوارزمشاهیان که براندازی آنان در جهت زیاده خواهی‌های سلطان غزنوی صورت گرفت. سؤال اساسی در اینجا این است که آیا می‌توان با تقابل دیدگاه شاعران و مورخان عهد غزنوی به گزارش متقنی در این باره دست یافت؟ در این پژوهش که به شیوه توصیفی-تحلیلی انجام شده است، تلاش گردیده تا این رخدادهای به مدد اشعار شاعران، واکاوی شده و پس از تطبیق با دیدگاه مورخان، به مقایسه بازتاب این وقایع نزد دو گروه پردازیم.

کلید واژه‌ها:

خاندان‌های ایرانی، محمود غزنوی، صفّاریان، شاران، فریغونیان، خوارزمشاهیان

۱- دانش آموخته زبان و ادبیات فارسی، واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (مسئول مکاتبات)
(nooraenia_z5@yahoo.com / ۰۹۱۲۵۳۴۸۸۵۹)

۲- استاد و عضو هیات علمی گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

۳- دانشیار و گروه زبان و ادبیات فارسی، سمنان، دانشگاه سمنان، ایران H.akbaribairagh@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۹۳/۱۰/۱۷

تاریخ وصول: ۹۳/۰۸/۲۱

مقدمه

غزنویان نخستین سلسله از امرای ترک نژادی بودند که پس از سامانیان در ایران بر سر کار آمدند. در باره پیشینه این خاندان در منابع گوناگون اشاراتی یافت می شود. قدر مسلم این است که غزنویان، امیر - غلامانی بودند که در درگاه سامانیان رشد کردند و به مراتب عالی در سپاهی گری و حکومت رسیدند. اولین اشارات بیهقی به سبکتگین - بنیان گذار این سلسله - در حکایاتی است که از زبان خود او و در باره آغاز کارش - که به عنوان غلامی در نیشابور به البتگین فروخته شد - نقل گردیده است. (بیهقی، ۱۳۸۱: ۱۴۹ و ۲۴۹)

می توان گفت سلسله سلطنتی غزنویان با محمود، فرزند او، به وجود آمد. این فرصت پس از مرگ سبکتگین و نیز هم زمان با ضعف سلسله سامانی - که آخرین ضربه به آن را ایلک خان ترک از امرای خانیه ترکستان وارد کرد - برای محمود فراهم شد. به طوری که پس از تصرف غزنه، با ایلک نصر بر سر تقسیم مملکت سامانی به توافق رسید و با تصرف مناطق سفلی جیحون تأسیس حکومت خود را رسماً اعلام کرد. این در حالی بود که او پیش از آن در سال ۳۸۷ با غلبه بر عبدالملک سامانی و تصرف خراسان «از خلیفه عبّاسی القادر بالله القاب یمین الدوله و امین المله را به دست آورده بود.» (عتبی، ۱۳۸۲: ۱۸۲) محمد ناظم می نویسد: «خلیفه مجوز حکومت بر سرزمین های مفتوحه را به محمود داده بود.» (ناظم، ۱۳۱۸: ۴۷) بر پایه گزارش مورخان، محمود طی دوران سلطنت خود کوشید تا قلمرو وسیعی به وجود آورد. او این کار را از طریق توسعه مرزهای فرمانروائی اش به نواحی گوناگون تحقق بخشید؛ به طوری که در عهد او ایران صاحب بزرگترین فرمانروائی پس از اسلام شد. فتوحات او در هندوستان و افغانستان و سایر مناطق شمال و غرب ایران، موجب توسعه مرزهای ایران در این نواحی گردید. در واقع محمود از سویی فتوحات خود را در سرزمین های هند دنبال می کرد و از سوی دیگر در مناطق مختلف ایران به کشمکش با خاندان های محلی ایران می پرداخت و سرزمین های آنان را یکی پس از دیگری به تصرف در می آورد.

محمود تا سال ۴۲۱ هجری حکومت کرد؛ عهد او، هم در میان امرای غزنوی و هم نسبت به امرایی که تا آن زمان بر ایران حکومت کرده بودند، دوره ای خاص بود. وی کوشید در عین متابعت کامل از خلافت بغداد، سیمای سلطنتی قدرتمند و با شکوه را در ایران به نمایش بگذارد.

دوران حکومت او لبریز از وقایعی است که علاوه بر کتب تاریخی در دیوان اشعار شاعران دربار او نیز به ثبت رسیده است.

حال سؤال اساسی در این تحقیق که به روش توصیفی - تحلیلی و به شیوه کتابخانه‌ای صورت گرفته، این است که آیا می‌توان نوشته‌های مورخان غزنوی را بر محک اشعار این شاعران سنجید و آیا این وقایع آنچنان که در نوشته‌های مورخان آمده در اشعار شاعران عهد غزنوی نیز بازتاب لازم را یافته است یا خیر.

پیش از آن، نگاهی به موقعیت این شاعران و مناسبات آنان با محمود غزنوی بایسته است: مشهور است که دربار محمود مجمع شاعران بسیاری بوده است که از مناطق مختلف بدان روی می‌آوردند. آنچه این شاعران را به دربار غزنه جذب می‌کرد شهرت شعر دوستی و شاعر نوازی و نیز دربار پرزرق و برق او بود که نوید صل‌هایی چشم‌گیر را به آنان می‌داد. این شاعران همگی در خدمت دستگاه غزنوی قرار گرفته و با آگاهی از نقش خود در گسترش شهرت سلطان می‌کوشیدند.

حضور این شعرا به قدری در دستگاه غزنویان برجسته بوده است که مورخان نیز در وقایع نگاری‌های خود بدان اشاراتی داشته‌اند. به ویژه بیهقی که ضمن بیان رویدادها، چندین بار به حضور شاعران در دربار مسعود و عرضه شعر در مناسبت‌های گوناگون اشاره دارد. او در گزارش جشن مهرگان سال ۴۲۲ یعنی؛ یک سال پس از درگذشت محمود و در آغاز سلطنت مسعود می‌نویسد: «و شعرا پیش آمدند و شعر خواندند ... و امیر شاعرانی را که بیگانه تر بودند بیست هزار درم فرمود و علوی زینبی را پنجاه درم بر پیلی به خانه او بردند و عنصری را هزار دینار دادند.» (بیهقی، ۱۳۸۱: ۴۲۳)

یکی از مهم‌ترین وظایف این شاعران، انعکاس وقایع غزنویان بوده است. نقشی که حتی مورخی چون بیهقی به آن واقف است. او در موارد متعددی آگاهی خود را از نقش شعر در تبیین وقایع نشان می‌دهد. در جایی می‌گوید: «من در مطالعت این کتاب تاریخ از فقیه بو حنیفه اسکافی در خواستم تا قصیده‌ی گفت به جهت گذشته شدن سلطان محمود و آمدن امیر مسعود بر تخت و مملکت گرفتن مسعود.» (همان: ۵۱۶) بیهقی در تحلیل نقش شعرا در جاودانگی نام پادشاهان به روابط عنصری و محمود نیز اشاره می‌کند و اشعار او را دلیل عزت و بزرگی محمود

می‌داند. (همان: ۵۲۳) چنان که اشاره شد این رابطه دو سویه بوده است و شاعران نیز در مقابل ذکر محامد و اقدامات محمود، صله‌هایی به یاد ماندنی از او می‌گرفته‌اند. دربارهٔ بعضی از آنان چون زینبی علوی و نیز غضائری رازی داستان‌های شگفت‌انگیزی ثبت شده است؛ تا آنجا که شاعران ادوار بعد نیز به آن اشاره کرده‌اند. (صفا، ۱۳۸۵، ج ۱: ۵۶۰)

از میان شاعران دربار غزنوی، عنصری و فرخی سیستانی جایگاه ویژه‌ای داشته‌اند. شاید یکی از دلایل این امر باقی ماندن دیوان اشعار این دو شاعر است که به عنوان اولین دیوان‌های موجود شعر فارسی قابل توجه است. به هر روی گزارش وقایع تاریخی عصر محمود غزنوی در شعر این شاعران، از مهم‌ترین علل شهرت آنان است؛ عاملی که آنها را در میان شاعران عهد غزنوی در موقعیتی ممتاز قرار می‌دهد؛ چنان که سنایی گفته است:

شدملک محمود و ماند اندر زبانها مدح اوی عنصری رفت و از او گرد جهان امثال ماند
(سنایی، ۱۳۵۴: ۱۴۷)

اکنون باید دید براندازی خاندان‌های ایرانی به دست محمود غزنوی که بررسی آن هدف اصلی این تحقیق است در اشعار این شاعران چگونه بازتاب یافته است.

۱ - صفاریان

صفاریان همانند طاهریان خاندانی ایرانی‌نژاد بودند که برای مدتی در بخش بزرگی از ایران به ویژه خراسان و سیستان حکومت کردند. آنان اولین حکمرانانی بودند که بدون اعمال نظر خلافت عباسی به ولایت داری رسیدند. در بارهٔ صفاریان، اشارات اندکی در قصاید شاعران پارسی‌گو آمده است. اما همین اشعار کم‌شمار از اهمیت بسیار برخوردار است؛ چرا که عصر یعقوب را در تاریخ شعر فارسی جاودانه ساخته است و آن به سبب ظهور اولین قصیده‌سرایان پارسی‌گو در عهد یعقوب و به امر و تشویق اوست. (تاریخ سیستان، ۱۳۸۹: ۲۱۱-۲۰۹)

ستاره اقبال صفاریان پس از مرگ یعقوب و در عهد حکومت برادرش عمرولیث خیلی زود افول کرد. محمد بن وصیف در قصیده‌ای به پایان تأسف بار آل صفار اشاره کرده و با روایتی مختصر، سرانجام این خاندان را به تصویر کشیده است.

رأس ذنب گشت و بشد مملکت زر زده شد ز نحوست نحاس

دولت یعقوب دریغا بفرست
مانند عقوبت به عقب بر حواس
(همان: ۲۸۶)

در تاریخ سیستان آمده است که عمرولیث پس از شکست در برابر اسماعیل بن احمد سامانی به فرمان معتضد، خلیفه وقت عباسی به بغداد فرستاده شد و در آنجا بود تا به فرمان او در سال ۲۸۹ کشته شد. (همان: ۲۶۲) به این ترتیب حکومتی که یعقوب در سال ۲۴۷ با سعی فراوان بنیان گذارد، فروپاشید. از این زمان استقلال سیستان از بین رفت و امرای صفاری به اطاعت سامانیان درآمدند. تا اینکه در سال ۳۱۱ امارت این ناحیه به امیر ابو جعفر از نوادگان عمرولیث رسید. او همان کسی است که زودکی قصیده معروفش را با مطلع:

مادر می را بکرد باید قربان
بچه او را گرفت و کرد به زندان

در ستایش او سروده است. امیر ابو جعفر احمد در سال ۳۵۲ به دست غلامانش کشته شد و پسرش خلف بن احمد در همان سال به امارت سیستان رسید. (ر.ک: تاریخ سیستان، ۱۳۸۹: ۳۲۷-۲۶۲)

وقایع میان محمود غزنوی و خلف بن احمد، معروف به خلف بانو

اخبار خلف بن احمد در کتاب‌های تاریخی این دوران چون تاریخ یمنی، زین الاخبار گردیزی و به ویژه تاریخ سیستان آمده است. از میان نویسندگان این آثار، عتبی و گردیزی هم عصر بوده و وقایع او را ضمن اخبار منصور بن نوح سامانی ملقب به سدید و پسرش امیر رضی نوح بن منصور- که مصادف است با عهد سبکتگین و نیز اوایل عهد سلطنت محمود- آورده‌اند. در تاریخ محلی سیستان، گزارش‌های مفصل و مشروح‌تری در این باره وجود دارد. می‌توان گفت اخبار عتبی از گردیزی بشرح تر و نسبت به تاریخ سیستان مؤجز است.

پس از رسیدن محمود به امارت جنگی میان طاهر ابن خلف و بغراجق عموی محمود بر سر تصرف پوشنگ روی داد که در آن بغراجق کشته شد و محمود به سبب این واقعه «در سال ۳۹۰ به قصد خلف روانه شد و او را در قلعه سپهد محاصره کرد.» (تاریخ سیستان، ۱۳۸۹: ۳۴۶) خلف برای دفع محمود به پرداخت صد هزار دینار زر سرخ و آوردن نام محمود در خطبه و سکه متعهد شد. (عتبی، ۱۳۸۲: ۲۰۷) محمود چون قصد غزو هند را داشت در حال پذیرفت.

(همانجا) خلف که به خاطر این وقایع ناراضی بود خشمش را متوجه سیستانیان کرد. چندی بعد محمود به دعوت اهالی سیستان به آن جانب رفت و خلف را در قلعه طاق در حصار گرفت. او به مدد پیلان هندی اش، این حصار را در هم شکست و خلف را تسلیم ساخت. (همان: ۲۱۳ و ۲۱۲) در اشعار شاعران تنها یک جا و آن هم در قصیده ای از فرخی به نام این حصار و گشودن آن توسط محمود اشاره شده است:

آن که بر کند به یک حمله در قلعه تاق^۱ وان که بگشاد به یک تیر در ارگ زرنگ^۲
(فرخی، ۱۳۷۸: ۲۰۴)

سرکوب سیستانیان توسط محمود و واگذاری این ناحیه به برادرش نصر بن سبکنگین پس از برکناری خلف از امارت سیستان، محمود یکی از امرای خود را در سیستان گذاشت و خود به غزو هند رفت. در نبود او سیستانیان شوریدند و نیره خلف را به امارت برگزیدند. محمود بازگشت و بسیاری از آنان را کشت و گروهی را در قلاع سیستان محبوس ساخت. در این واقعه، ارگ^۳ معروف سیستان به دست محمود ویران شد. فرخی به کرات به این حصار و تصرف و ویرانی اش به دست محمود اشاره کرده است:

حصاری کاندر آن مرخصم او را مسکنی دیدی به ویرانی و پستی چون حصار سیستان بادا.
(فرخی، ۱۳۷۸: ۱۲۹)

از نظر شاعر شاخص قدرت و توان محمودی، تصرف باره ارگ بوده که خود تأکیدی دیگر است بر اهمیت سیستان و تصرف آن توسط غزنویان.

هزار باره گرفته است به ز باره ارگ هزار شهر گشاده است به ز شهر زرنگ
(همان: ۲۰۶)

۱- این کلمه در دیوان فرخی تصحیح دکتر دبیر سیاقی به همین صورت آمده است.

۲- زرنگ نام شهر بزرگ سیستان بوده است. (اصطخری، المسالک والممالک به نقل از بهار در پاورقی تاریخ سیستان ص: ۱۵) نام شهری که حاکم نشین سیستان بوده و نیز نام قدیم سیستان (برهان قاطع ص: ۱۰۱۷)

۳- محمد ناظم نام این حصار را "اوک" نوشته است. او می نویسد: "شورشیان در قلعه محکم "اوک" پناه آوردند. سلطان قلعه را محاصره کرد و پس از تصرف آن بسیاری را دستگیر و هزارها نفر را از دم تیغ گذرانید. بقیه هم فرار کردند. (حیات و اوقات محمود غزنوی ص: ۷۴)

فرخی ارگ سیستان را در استواری و غیرقابل تصرف بودن نمونه تصرفات دشوار محمود دانسته، در کنار جنگ بلخ به آن اشاره کرده و دیگر فتوحات محمود را به این فتح مانند کرده است:

جنگ ها کرده چو جنگ دشت بلخ قلعه‌ها کنده چو ارگ سیستان
(همان: ۲۶۱)

از این اشارات برمی‌آید که این واقعه نزد محمود غزنوی و به تبع او شعرای دربارش اهمیتی ویژه داشته است. محمود سیستان را به مدد فیل‌های هندوستانی خود گشود. شهرت این موضوع به حدی است که خاقانی نیز در قرن ششم در ستایش قزل ارسلان بن ایلدگز به آن اشاره می‌کند:

محمود کفی که سیستانت محکوم چو سیسجان بینم
چتر سیه و سپید پیالت مالش ده سیستان بینم
(خاقانی، ۱۳۸۵: ۱۶۴)

عنصری ملک الشعرا دربار محمود در قصیده‌ای در واقعه تصرف سیستان توسط محمود به امیررضی نوح بن منصور سامانی اشاره می‌کند که با وجود لشگرهای بسیاری که از خراسان و ماوراءالنهر برای مقابله با خلف فرستاد، هیچ توفیقی در جنگ با او به دست نیامد:

چه مایه میررضی رنج برد ولشگر داد که شد ز حد خراسان بدان زمین لشگر
نه زان سپاه کسی چیرگی گرفت به جنگ نه زان بزرگان کس بر خلف بیافت ظفر
(عنصری، ۱۳۶۳: ۱۲۵)

عنصری سپس می‌افزاید که از عهد سام نریمان و رستم دستان هیچکس بر سیستان غلبه نیافته است و به همین خاطر سیستان را مدینه العذرا می‌نامیدند.

نبوده بود برآن شهر هیچکس را دست زعهد سام نریمان و گاه رستم زر
مدینه العذرا بود نام او تا بود از آن که چیره نشد هیچکس بر او به هنر

آنگاه به تصرف سیستان و شکستن خلف بن احمد اشاره می‌کند.

رکاب عالی چون سوی او کشید به رزم چنانش کرد کزان محکمی نماند اثر
شد از کفایت تیغش به خوارمایه درنگ خلف گرفته و آن مملکتش زیر و زبر

و می افزاید که محمود پس از سرکوبی خلف بسیاری از بزرگان سیستان را اسیر کرد.
 ز بس اسیر که درخام^۱ کرد شاه زمین در آن زمین نه همانا که زنده ماند بقر

فرّخی نیز در قصاید متعدّدی به این وقایع اشاره کرده است. او در قصیده‌ای در ستایش حسن بن میکال معروف به حسنگ وزیر به اوضاع اجتماعی سیستان پیش از این واقعه اشاره می‌کند. در تصویری که فرّخی ارائه می‌کند، مردم سیستان از ظلم و ستم امرای خود به تنگ آمده و به همین خاطر بسیاری از آنان جلای وطن کرده‌اند که پس از تصرّف سیستان توسط محمود و کوتاه شدن دست خلف از این ولایت به مدد کفایت و کاردانی حسنگ وزیر، رفتگان باز گشته و اوضاع سیستان سر و سامان یافته است.

تا خلف را خسرو ایران از آنجا برگرفت	در ستم بودند و در بیداد هر بیدادگر
هر سرایی کان نکوتر بود و زان خوشتر نبود	همچو شارسران قوم لوت شد زیر وزیر
کدخدایان شان خریده خانه‌ها بگذاشتند	زن ز شوی خویش دور افتاد و فرزند از پدر
بر شه ایران حدیث سیستان پوشیده ماند	سال‌ها بودند مسکین از غم و در خون جگر
چون شه مشرق وزارت را به خواجه باز داد	بیشتر شغلی گرفت از شغل خواجه بیشتر
عالمان را باز خواند و مردمان را بار داد	شوی با زن گشت وزن با شوی و مادر با پسر
خانه‌ها آباد گشت و کاخ‌ها بر پای شد	با خضر شد بار دیگر باغ‌های بی خضر

(فرّخی، ۱۳۷۸: ۱۹۳)

عنصری در قصیده دیگری دشمنی و مخالفت خلف را با محمود دلیل نابودی قدرت و حکومت او می‌داند:

دلیل دیگر و برهان دیگر از خلف است	که سیستان را او بود رستم دستان
به شاه مشرق تا دوستی همی پیوست	درخت بختش را سبز و تازه بود اغصان
چو شد مخالف شاه جهان بدو پیوست	زوال نعمت و بیچاره روزی و حرمان

(عنصری، ۱۳۶۳: ۲۱۱)

۱- خام: چرم دباغت نشده. (نک: برهان قاطع)

ناصر خسرو نیز به نام خلف و تصرف سیستان توسط محمود اشاره کرده و در قصیده‌ای در شرح احوال خراسان و در اشاره به توسعه طلبی‌های محمود غزنوی می‌گوید:

چو سیستان زخلف ری ز رازیان بستد وز اوج کیوان سر بر فراشت ایوان را
(ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۸۱۷)

فرّخی نیز همچون عنصری در قصیده‌ای دشمنی و مخالفت خلف بن احمد صفّاری با محمود را دلیل از دست رفتن امارت صفّاریان می‌داند:

خلاف تو رانده ست یعقوبیان را ز ایوان سام یل و رستم زر
(فرّخی، ۱۳۷۸: ۸۲)

چنان که ذکر شد خلف بن احمد از نوادگان عمرولیث صفّاری بود. فرّخی چند جا از این خاندان با نام یعقوبیان نام برده و نام آنها را در ردیف خاندان‌های بزرگی که توسط محمود برانداخته شدند، ذکر می‌کند:

خسروی از خسروانی بستدی پیروز بخت تخت و ملک از خانه‌هایی برگرفتی نامدار
خانهٔ یعقوبیان و خانهٔ مأمونیان خانهٔ چیپالیان و این چنین صد بر شمار
(همان: ۸۵)

محمود پس از سرکوبی سیستانیان و کشتن و به بند کشیدن بسیاری از آنان امارت سیستان را به برادرش نصر بن سبکتگین سپرد. (عتبی، ۱۳۸۲: ۲۲۵) عنصری در قصیده‌ای در ستایش نصر به حضور او در سیستان اشاره می‌کند:

همه پاک شد سیستان از بدی بدین نیکخو شاه پاکیزه تن
(عنصری، ۱۳۶۳: ۲۰۷)

لیکن تاریخ نشان داد که «دلبستگی سگزی‌ها به خاندان و سلسلهٔ محلی خویش ... همچنان استمرار یافت و سیستان تحت سیطرهٔ غزنویان هرگز آرام نیافت.» (فرای، ۱۳۸۹: ۲۴۵) آنها بعدها با ترکمانان سلجوقی در حمله به غزنین و تصرف آنجا همراه شدند، چنان که در سال ۵۱۱ هجری فتح نهایی غزنین و شکست ابوالملوک ارسلان بن مسعود غزنوی به واسطهٔ تدبیر تاج‌الدین ابوالفضل نصر بن خلف صفّاری صورت گرفت. شرح این واقعه در آثار مورخان دورهٔ

سلجوقی و نیز در کامل ابن اثیر آمده است.^۱

شاید تصرف سیستان نیازمند بهانه‌ای بود که آن را نزاع طاهر بن خلف بر سر تصرف پوشنگ، به دست محمود غزنوی داد. عامل دیگری که این واقعه را سرعت بخشید، اختلافات میان سیستانیان بود، اختلافاتی که از درون خاندان صفاری منشأ یافته و سراسر سیستان را فرا گرفت و همین اختلافات زمینه حضور ترکان غزنوی را در سرزمینی فراهم کرد که سابقه تاریخی آن نشان دهنده عدم پذیرش هر نوع حاکم غیر محلی بوده است. در واقع سیستان اولین جایی بود که محمود غزنوی پس از رسیدن به سلطنت تصرف کرد. از اشعار شاعران دربار او بر می‌آید که محمود از این واقعه بهره‌برداری‌های بسیاری کرده است. نمونه این اشعار را در دیوان فرخی به کرات می‌یابیم. آنجا که تصرف ارگ سیستان را کاری بزرگ می‌داند که پس از آن هیچ حصاری دست نیافتنی نمی‌باشد.

تاتو ای خسرو حصار سیستان بگشاده‌ای استواری نیست کس را بر حصار استوار
(فرخی، ۱۳۷۸: ۸۵)

فرخی همچون عنصری مخالفت خلف را دلیل اصلی برکناری او و تصرف سیستان بیان کرده است. تلاش او در این است که محمود را متصرف سرزمینی معرفی کند که مقامگاه سام یل و رستم زر بوده است. در واقع تاختن بر سرزمینی که خاستگاه اسطوره‌های ملی قوم ایرانی و تجلی‌گاه ایستادگی و مقاومت آنان بوده است برای محمود که در این سرزمین، بیگانه و تهی از هر نوع پشتوانه ملی و قومی بوده واقعه‌ای عظیم به شمار می‌آمده است.

۲- فریغونیان

یکی دیگر از خاندان‌هایی که گمان نابودی آنها به دست محمود می‌رود فریغونیان هستند. در باره این خاندان ایرانی در دیوان شاعران عهد غزنوی هیچ اشاره‌ای نمی‌یابیم. در واقع تنها در بیتی از ناصر خسرو اشاره‌ای به این واقعه می‌بینیم. ناصر خسرو در این بیت اشاره می‌کند که فریغونیان از هیبت محمود گوزگانان را از دست دادند:

۱- نک: بنداری ۱۳۵۶ صص ۳۱۶ و ۳۱۵ و نیز ظهیری ۱۳۳۲، ۴۴۰ و صدرالدین حسینی ۱۲۴، ۳۸۰ و ابن اثیر جلد ۱۸، صص ۱۷۹-

کجاست آنکه فریغونیان زهیبت او ز دست خویش بدادند گوزگانان را

(ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۱۱۷)

ابن اثیر در وقایع سال ۳۸۹ به این خاندان اشاره کرده است. در این کتاب می‌خوانیم که محمود پس از سرکوب شورش امرای سامانی خراسان را تصرف کرد (و امرا و صاحبان اطراف خراسان طاعتش را پذیرفتند مانند خاندان فریغون و جوزجان). (ابن اثیر، ج ۲۱: ۲۵۹) عتبی در تاریخ یمینی می‌نویسد: «ولایت جوزجان در مدت پادشاهی سامانیان به آل فریغون تعلق داشت که به میراث، آن را در اختیار داشتند.» (عتبی، ۱۳۸۲: ۲۹۴) او می‌افزاید: «پس از درگذشت ابوالحارث سلطان محمود ولایت او را به پسرش ابو نصر واگذار کرد. ابو نصر در سال ۴۰۱ وفات یافت.» (همان: ۲۹۵)

پس از درگذشت ابونصر فریغون در سال ۴۰۱ والی دیگری از این خاندان به امارت گوزگانان نرسیده و احتمالاً در همین ایام این ناحیه به تصرف سلطان محمود درآمده و چندی بعد نیز پسرش امیر محمد را به ولایت آن ناحیه فرستاده است. چنان که بیهقی می‌نویسد: «پس از مرگ محمود، او [امیر محمد] را از گوزگانان به غزنین خواندند تا بر تخت سلطنت بنشینند.» (بیهقی، ۱۳۸۱: ۱۱) فرخی نیز در قصاید خود مکرراً به حضور امیر محمد در گوزگانان اشاره کرده است.^۱ بیهقی همچنین در واقعه عصیان ابو علی سیمجوری علیه امیر رضی نوح بن منصور سامانی به ابوالحارث فریغون به عنوان «خسر»^۲ سلطان محمود در کنار سبکتگین اشاره می‌کند که معلوم می‌دارد، سابقه مناسبات آنان به این دوران باز می‌گردد. (بیهقی، ۱۳۸۱: ۲۴۷)

اشاره دیگری در تاریخ بیهقی موجود است و آن در وقایع سال ۴۰۱ و در اخبار جنگ غور است. بیهقی طی حکایتی که مضمون آن ذکر احوال سلطان مسعود در چهارده سالگی اوست می‌نویسد: «امیر مسعود میزبانی‌های بزرگ کردی و حسن را پسر امیر فریغون، امیر گوزگانان و دیگران که همزادگان ایشان بودند؛ بخواندی و ایشان را پس از نان خوردن چیزی بخشیدی.» (همان: ۱۶۵) که باز تأکید دیگری است بر حسن مناسبات محمود با فریغونیان گوزگان.

۱- و نیز ابن اثیر، جلد ۱۶، ۴۲۱

۲- نک: دیوان فرخی، تصحیح دبیرسیاقی. صص: ۷۰، ۱۰۷ و ۳۷۱

۳- خسر: پدر زن

ذبیح الله صفا در معرفی کتاب حدود العالم می نویسد: «مؤلف نامعلوم این کتاب آن را به ابوالحرث محمد بن احمد فریغون تقدیم کرد. او از معاصران ابوالقاسم نوح بن منصور سامانی و از آل فریغون یا فریغونیان بود که در گوزگانان اقامت داشتند و از خاندان های مشهور خراسان بودند و به دست سلطان محمود غزنوی از میان رفتند.» (صفا، ۱۳۸۵، ج ۱، ۶۲۲)

۳- شاران

لسترنج در باره موقعیت جغرافیایی غرجهستان یا غرجستان می نویسد: «در خاور بادغیس جایی که رود مرغاب سرچشمه می گیرد ناحیه ای کوهستانی است که جغرافیا نویسان قدیم عرب آن را < غرج الشار > نامیده اند.» (لسترنج، ۱۳۳۷: ۴۴۲) کلمه غرج در زبان اهالی آن ناحیه به معنی کوهستان است و بنابراین غرج الشار به معنی کوهستان پادشاه است. (همانجا) این ناحیه تا اوایل قرن پنجم به خاندانی ایرانی تعلق داشت و امرای آنان را شار می نامیدند. (عتبی، ۱۳۸۲: ۳۲۳) شاران غرجستان در دوره سامانیان مطیع آنان بودند. پایتخت آنان اغلب «بلکیان» و گاه «پشین» بود. (صفا، ۱۳۸۵، ج ۱: ۲۰۸) عتبی در تاریخ خود آورده که در سال ۳۸۹ پس از رسیدن محمود غزنوی به سلطنت از سوی او به نزد شار فرستاده شد تا از شار در متابعت از محمود بیعت بگیرد. شار از سر رغبت پذیرفت که در بلاد غرش سگه و خطبه را به نام محمود بگرداند. (عتبی، ۱۳۸۲: ۳۲۳) چندی بعد شار ابونصر حکومت را به پسرش محمدشاه سپرد. شاه شار اطاعت محمود را خوش نداشت؛ به طوری که وقتی محمود برای رفتن به هند، از او نیز خواست تا لشگری برایش بفرستد، شار اعتنایی نکرد. محمود بی توجه به واکنش شاه شار به غزو رفت و بازگشت؛ پس از آن شار را به غزنین فرا خواند. (همان: ۳۲۷) شار باز بی اعتنایی کرد. محمود این بار لشگریانی را به فرماندهی ارسلان جاذب و آلتون تاش به سوی او فرستاد. شار به حصار قلعه ای شد. لشگریان محمود در پیرامون آن قلعه با او جنگیدند و او را شکست دادند. شار از محمود زینهار خواست، لیکن پذیرفته نشد. او را از قلعه بیرون کشیدند؛ اموال و خزاینش را غارت کردند و سپس به فرمان محمود او را در غزنین زندانی کردند. (همان: ۳۳۱) گردیزی می نویسد که محمود او را پس از دستگیری به شهر مستنگ در بلوچستان فرستاد. (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۹۳) او تاریخ این واقعه را سال ۴۰۳ ذکر کرده است. (همانجا) بنا به گفته عتبی، محمود پس از

برکناری شار از حکومت غرجهستان امور آن ولایت را به شخصی به نام ابوالحسن منیعی سپرد. (عتبی، ۱۳۸۲: ۳۳۱) ظاهراً این شخص نیز مدتی بعد برکنار شد و «ابومنصور قراتگین دواتی» از سپه سالاران محمود به امارت غرجهستان رسید. فرخی در قصیده‌ای که در ستایش ابومنصور قراتگین سروده به امارت یافتن او در غرجهستان و جانشینی شار اشاره کرده است. در قصیده او اشاره ضعیفی به عصیانی در عهد شار شده است که احتمالاً همان واقعه نافرمانی و سرکشی محمد شاه شار است.

قراتگین دواتی امیر غرجهستان
پلنگ وار نمودند غرچگان عصیان
به جای شار به فرمان خسرو ایران
کرانه کرد به مویی ز طاعت و فرمان
که غره کرد مر او را به خویشتن شیطان
فریفته شد و از راه راست کرد کران
همی کشید به دو پا سبک دو بند گران
که بخردان جهان را شگفتی آمد از آن
طلسم‌های سکندر همی کند ویران
کسی ندید ز فضل و سخا دلیل و نشان
فرو گذاشت ضیاع و سرای آبادان
به نام عدل تو ای یادگار نوشروان
(فرخی، ۱۳۷۸: ۳۲۶)

سپهبد سپه شاه شرق ابو منصور
در این دیار به هنگام شار چندین بار
نگاه کن که امیر جلیل تا بنشست
یکی از آنان گردن ز راه راست بتافت
جزآن سبک خرد شوربخت سوخته مغز
به استواری جای و به نامداری کوه
گراین حدیث سبک داشت لاجرم امروز
از آن حصار مر او را چنان فرود آورد
به کیمیا و طلسمات میر ابومنصور
در این ولایت پیش از تو ای ستوده امیر
چه مایه مردم کز خانمان خویش برفت
ز ایمنی به وطن کردن اندر آمد باز

آنچه از اشعار فرخی برمی آید این است که محمود برای دفع شورش در این ناحیه یکی از امرایش را به آنجا می‌فرستد؛ لیکن با مخالفی مواجه می‌شود که فرخی هرگز به نام او اشاره نمی‌کند. توصیف او در باره دفع این مخالف تأکیدی بر نوشته‌های مورخان در باره شاه شار است و این شاید تنها بخش مشابه در گزارش او و مورخان باشد. با این وجود توصیف فرخی از این واقعه بسیار مبهم است و روشنی گزارش عتبی و گردیزی را ندارد. فرخی همچنین متذکر می‌شود که قراتگین به فرمان محمود به امارت غرجهستان رسیده است. او در انتهای قصیده تأکید می‌کند که اوضاع این ناحیه پیش از امارت قراتگین نابسامان و آشفته بوده است. از اشعار فرخی

چنین استنباط می‌شود که گویا همین موضوع مقدمات تصرف آنجا را توسط محمود غزنوی فراهم کرده است.

او در قصیده دیگری خطاب به محمود در مضمون مهم نبودن تصرف سرزمین ماوراءالنهر به امارت غلامان محمود در خوارزم، توس و غرجستان اشاره می‌کند:

تو را آنجا غلامانند چون خوارزمشاه ای شه دگر چون میر توس و زوگذشتی میر غرجستان

(همان: ۲۵۴)

عنصری تنها در بیتی به نام شار اشاره کرده:

حدیث شار و حدیث حصار کرکس عال بگفت خواهم کان را ز وی نبود خطر

(عنصری، ۱۳۶۳: ۱۲۵)

این بیت در عین حال تنها منبعی است که در آن به نام این حصار اشاره شده است.

۴- خوارزمشاهیان

خوارزمشاهیان یکی دیگر از خاندان‌های ایرانی بودند. «پیش از سال ۳۸۵ در منطقه خوارزم دو سلسله مستقل از هم وجود داشتند که یکی معروف به «آل عراق» و پایتخت آنان شهر «کاث» از بلاد شرقی جیحون در خوارزم بود و از پیش از اسلام در این منطقه امارت داشتند و دیگر «مأمونیان» بودند که در مناطق غربی خوارزم حکومت داشتند و نام آنها از اواخر قرن چهارم در کتاب‌های تاریخی ذکر شده است. در سال ۳۸۵ حکومت آل عراق با کشته شدن آخرین امیر آنان ابو عبدالله محمد بن احمد بن محمد بن عراق معروف به خوارزمشاه به دست مأمون بن محمد به پایان رسید و از این تاریخ مأمونیان بر تمامی مناطق خوارزم حکومت کردند.» (صفا، ۱۳۸۵، ج ۱: ۲۰۸-۲۰۷) مأمونیان نیز تا سال ۴۰۷ بر خوارزم حکومت داشتند و در این سال محمود غزنوی به خوارزم لشکر کشید و آنجا را تصرف کرد و به یکی از غلامان خود، به نام التوتاش حاجب سپرد که او نیز با عنوان خوارزمشاه در این منطقه حکومت خود را آغاز کرد و تا قبل از پایان عهد مسعود غزنوی در آن ناحیه حکم راند.

گزارش مورخان در این باره

در میان مورخان آنانی که به جنگ محمود با خوارزمیان و از میان رفتن امارت آنان پرداخته‌اند، کامل‌ترین گزارش از آن بیهقی است. اهمیت گزارش بیهقی در آن است که بخش‌هایی از اخبار خود را در این باره به نقل از وزیر سلطان محمود، احمد حسن میمندی و نیز ابوریحان بیرونی که از ندیمان و مشاوران خوارزمشاه بوده، آورده است. براساس این روایات، خوارزمشاه مأمون بن مأمون داماد محمود بود و در اطاعت کامل از محمود به سر می‌برد و همواره جانب محمود را در همه امور رعایت می‌کرد. (نک بیهقی، ۱۳۸۱: ۱۱۰۱) نخستین مسأله‌ای که این وفاق را خدشه‌دار کرد، پس از جنگ محمود با خانان ترکستان پیش آمد.

محمود که در صدد مصالحه با خانیان برآمده بود از خوارزمشاه خواست تا رسولی از جانب خود به نزد خانیان بفرستد. او نپذیرفت و در نتیجه محمود رنجیده خاطر و بدگمان شد. (همان: ۱۱۰۳) پس به پیشنهاد وزیر از خوارزمشاه خواسته شد تا در ولایت خود به نام محمود خطبه بخواند. بیهقی در اینجا از قول ابوریحان می‌گوید که خوارزمشاه پس از مشورت با او تصمیم گرفت رسولی به غزنین بفرستد و از محمود بخواهد تا رسماً این موضوع را از او درخواست کند (همان: ۱۱۰۴). بیهقی می‌افزاید رسول خوارزمشاه نامه‌هایی به دروغ از زبان خوارزمشاه به نزد محمود برد و همین موضوع اختلاف میان آنان را عمیق‌تر کرد. محمود تصمیم گرفت که به آن جانب حرکت کند. پس خوارزمشاه اعیان لشگرش را گرد آورده، به آنان گفت که چاره‌ای جز پذیرش خواست محمود ندارد. امرای او سر به شورش برداشتند. (همان: ۱۱۰۶)

براساس گزارش بیهقی چون این خبر به محمود رسید، سه راه در مقابل خوارزمشاه نهاد که با انجام یکی از آنها حاضر به بازگشت به غزنین و انصراف از جنگ می‌شد. آن موارد عبارت بود از: خطبه خوانی به نام محمود و یا فرستادن نثاری در خور و یا فرستادن بزرگان خوارزم برای عذرخواهی به دربار او؛ (همان: ۱۱۰۸) خوارزمشاه که سخت ترسیده بود، تصمیم گرفت که جز در خوارزم و گرگانج در بقیه نقاط تحت امرش به نام محمود خطبه بخواند و به جز آن مبلغی قابل توجه به عنوان نثار به همراه جمعی از مشایخ و اعیان خوارزم به نزد محمود بفرستد. (همانجا) بنا به گفته بیهقی، خوارزمشاه سپاه بزرگی در هزار اسب داشت که سالاری آن با البتگین، حاجب بزرگ او بود. البتگین در برابر خواست خوارزمشاه دست به شورش زد. شورشیان ابتدا

بسیاری از بزرگان خوارزم را کشتند و پس از آن خود او را در شوال سال ۴۰۷ به قتل رساندند و سپس برادر زاده اش «ابوالحرث محمد بن علی بن مأمون» را به جای او بر تخت نشانند و البتگین خود همه کاره ملک شد. (بیهقی، ۱۳۸۱: ۱۱۰۸) پس از این واقعه محمود به بهانه خونخواهی خوارزمشاه به خوارزم لشکر کشید. گردیزی می نویسد: «لشگر انبوه و مجهز خوارزمیان در هزار اسب در برابر محمود صف کشیدند. در این جنگ خوارزمیان شکست خورده هزیمت شدند. البتگین بخاری دستگیر شد و سپاه محمود شهر خوارزم را تصرف کردند.» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۹۶-۳۹۵) عتبی می افزاید محمود پس از مجازات خوارزمیان امارت خوارزم را به حاجب خود التون تاش واگذار کرد. (عتبی، ۱۳۸۲: ۳۷۶) تاریخ این فتح پنجم صفر سال ۴۰۸ ذکر شده است. (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۹۷)

همانگونه که ذکر شد در باره این واقعه، تاریخ بیهقی منبع کامل تری نسبت به منابع دیگر است. مزیت اثر بیهقی در این است که حامل بخشی از تاریخ خوارزم نوشته ابوریحان بیرونی نیز می باشد. در این کتاب می توان ابعاد کامل تری از این واقعه را آنهم از منظر مورخان دو طرف دریافت.

از گزارش بیهقی در می یابیم که سلطان محمود به بهانه ای مقلدات تصرف خوارزم را فراهم کرد. او خوارزمشاه را در شرایط دشواری قرار داد و جریان وقایع را به سمتی سوق داد تا سرانجام بتواند این ناحیه را به تصرف خود درآورد. نیز دانسته می شود که مردم خوارزم استقلال طلب بوده و مایل به سرسپردگی به غزنویان نبودند. در برخی منابع آمده که خوارزمیان «از خاندان های دیرین ایرانی بودند و نسبت خود را به سلسله ای از پادشاهان گذشته می رساندند» (باسورث، ۲۵۳۶: ۴۸).

به گزارش بیهقی خوارزمیان، خوارزمشاه را به سبب تسلیم در برابر محمود کشتند و با لشگری انبوه به استقبال لشگریان محمود رفتند. (بیهقی، ۱۳۸۱: ۱۱۰۸) گردیزی و عتبی نیز به اختصار به شکست خوارزمیان از محمود اشاره کرده اند.

بازتاب این واقعه در اشعار شاعران

در قصاید فارسی، به آل عراق اشاره ای نشده و همه جا منظور از خوارزمشاهیان، مأمونیان است و اما آنچه از مأمونیان ذکر شده نیز زیاد نیست. در اشعار فرخی و عنصری اشاراتی به آنان

می‌بینیم. مضمون غالب این اشعار، مخالفت خوارزمشاه و خوارزمیان با محمود غزنوی و پایان امارت این خاندان توسط اوست.

عنصری گزارش مفصلی در این باره دارد. از شعر عنصری درمی‌یابیم که غلبه محمود بر خوارزمیان در دشت «هزاراسب» و «دشت سنندیور» روی داده و طی آن جمع کثیری از خوارزمیان کشته شده و گروه بسیاری نیز به اسارت در آمدند. توصیف مشروح عنصری از غنایم محمود در این سفر می‌رساند که غنایم بسیاری در این جنگ نصیب محمود و لشگریانش شده است. در آخر قصیده، عنصری به توجیه حمله محمود به خوارزم می‌پردازد و دلیل حمله او را از میان بردن قرمطیان و کافران خوارزم می‌شمارد. عنصری به خوارزمشاه مأمون و دلایلی که بنا بر سخن مورخان موجبات این جنگ را فراهم کرد، اشاره ای نکرده است. او در این قصیده که مطلع آن از مشاهیر ابیات اوست می‌گوید:

چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار
به فال اختر نیک و به نصرت دادار
در آن دیار نماند از مخالفان دیار
چو برگذشت از آن آب، شاه موسی وار
کلاه و ترکش و زین و دراعه بود انبار
به روی دشت و بیابان فرو شدست آغار^۱
که تنگ بود ز انبوهشان بلاد و قفار
سخن نمایم عاجز شود در او گفتار
ز بهر نصرت دین محمد مختار
مقام قرمطیان بود و معدن کفار
(عنصری، ۱۳۶۳: ۷۳)

چنین نماید شمشیر خسروان آثار
فرو گرفت به آموی شهریار جهان
پرند چهره الماس رنگ شمشیرش
بر آب در همه غرقه شدند چون فرعون
فراخ جیحون چون کوه شد ز بس که درو
عقیق زار شدست آن زمین ز بس که زخون
ور از اسیران گویی گرفت چندانی
و گر ز خواسته کو برگرفت از گرگنج
بکشت دشمن و برداشت گنج و مال ببرد
از آن که تربت گرگانج و شهر و برزن او

عنصری در قصیده دیگری نیز به اختصار به این واقعه اشاره کرده است. (همان: ۱۲۵) باز در قصیده دیگری نام خوارزمشاه را در ردیف مخالفان محمود ذکر می‌کند. او در این قصیده مخالفت و سرکشی خوارزمشاه را در برابر محمود موجب از دست رفتن امارت این خاندان می‌داند.

۱- چیز نم کشیده و به گل آلوده (آندراج)

عجب تر از همه خوارزمشاه بود که تا
 خلاف شاه چو اندر دلش پدید آمد
 کنون به دست یکی بنده خداوند است

به مهر خسرو ما بسته بود جان و روان
 نکرده بود مرآن راز را همی کتمان
 همه ولایت او از بحیره تا فرغان
 (همان: ۲۱۱)

فرّخی نیز چنین مضمونی را آورده و همین موضوع را دلیل نابودی و شکست آنها در دشت‌های هزاراسب و سندپور بیان می‌کند:

خلاف تو مالید گرگانجیان را
 به جوی هزاراسب و دشت سدیور
 (فرّخی، ۱۳۷۸: ۸۲)

مفصل‌ترین گزارش فرّخی از این واقعه در قصیده ۱۰۳ دیوان اوست که آن را در مراجعت محمود از رزم هزاراسب و تصرف خوارزم سروده است. او در این قصیده می‌گوید که خوارزمیان قدرت محمود را ناچیز گرفته و به نیروی خود غرّه شدند. اما محمود در جنگ با آنان بسیاری را کشت و گروهی را اسیر کرد و از میان اسرا نیز جمعی را در دروازه گرگانج به دار کشید.

آن که چون روی به خوارزم نهاد از فزعش
 ای شگفت آن که همی کینه خوارزم کشید
 خویشان غرّه چرا کرد چه جیحون و چه جوی
 چه گمان بود که این جنگ به سر کرده شود
 او چه دانست که خسرو ز سران سپهش
 وان که ناکشته و ناخسته بماند همه را
 وانگه او را سوی دروازه گرگانج برد

روی لشگرکش خوارزم درآورد آژنگ
 تا که حاصل شورش نام و برآید از ننگ
 جنگ نادیده چرا کرد سوی جنگ آهنگ
 به فسون و به حیل کردن و زرق و نیرنگ
 کشته و خسته بهم در فکند شش فرسنگ
 طوقها سازد گرد گلو از پالاهنگ^۱
 سرنگون با دگران از سر پیلان آونگ
 (همان: ۲۰۴)

فرّخی در پایان با تلمیحی مجاز گونه می‌گوید که محمود در «هزاراسب»، بیش از هزار اسب به دست آورد:

به هزاراسب فزون از دو هزار اسب گرفت
 همه را تر شده از خون خداوندان تنگ

۱- پالاهنگ: کمند. کمندی که بر یک جانب لگام اسب بندند و اسب را بدان کشند. (آندراج)

و پس از این واقعه است که فرّخی گرگانج را نیز جزء متصرفات محمود برمی‌شمارد:
 تو داری از کنار گنگ تا دریای آبسکون تو داری از در گرگانج تا قزدار و تا مکران
 (همان: ۲۵۴)

محمود پس از تصرف خوارزم اداره آن را به آلتونتاش از غلامان خود سپرد. این واقعه قبل از عبور محمود از جیحون و تعقیب علی تکین بوده است. فرّخی در قصیده‌ای به امارت غلامان محمود در مناطقی از جمله خوارزم اشاره می‌کند:

تو را آنجا غلامانند چون خوارزمشاه ای شه دگر چون میرتوس و زوگذشتی میرغرجستان
 (همان: ۲۵۴)

فرّخی بر خلاف عنصری اشاره صریحی به غنایم محمود از این جنگ ندارد. گزارش او از این نبرد به گزارش مورخان غزنوی نزدیک است. مورخان درباری نیز هیچکدام به غنایم این جنگ که شاید در حقیقت انگیزه اصلی محمود در این واقعه بوده است، اشاره نکرده‌اند. مؤلف آثار الوزراء ضمن حکایتی که از وزیر محمود، احمد بن حسن میمندی ذکر می‌کند، انگیزه اصلی سلطان را از تصرف خوارزم به دست آوردن ثروت این ولایت عنوان می‌کند. (عقیلی، ۱۳۳۷: ۱۵۷)

گزارش عنصری از نتایج این فتح، برای خواننده اشعار او بی‌گمان یادآور شرح شاعران از فتوحات محمود در هند است. در اینجا نیز شاعران به دلایل این واقعه نپرداخته و همچنان نگرش یک جانبه‌ای را در این باره عرضه داشته‌اند.

نکته دیگری که از فحوای کلام فرّخی در می‌یابیم آن است که تصرف خوارزم برای محمود در واقع به منزله تسلط او بر ماوراءالنهر بوده است؛ به تعبیر دیگر همجواری خوارزم با خانیان ترکستان، شاید سایه قدرت و ابهت غزنویان را بر همتایان آنان در ترکستان می‌افکند و آنها را به نوعی مرعوب سلطه فراگیر غزنویان می‌ساخت.

نتیجه‌گیری

از مجموع مباحث پیشین چنین برمی‌آید که رخداد‌های مربوط به براندازی خاندان‌های ایرانی؛ صفاریان، شاران غرجستان، فریغونیان و خوارزمشاهیان در آثار شاعران و مورخان بازتاب یکسانی نیافته است. هرچند نگاه درباری هر دو گروه در گزارش آنان از این رخدادها مؤثر بوده است، لیکن شاعران، بیشتر از مورخان به توجیه وقایع در جهت منافع غزنویان پرداخته‌اند؛ نکته‌ای که موجب گردیده تا بخش قابل توجهی از وقایع در اشعار آنان در سایه‌ای از سکوت و ابهام قرار بگیرد. می‌توان گفت اشاره این شاعران به رخدادها تنها در جهت بهره‌برداری‌های مورد نظر ممدوح بوده است و تنها آن بخش از وقایع مورد توجه آنان قرار گرفته که بتواند سیمای حق به جانبی به او ببخشند.

در هر روی این وقایع در عین حال که موجب از میان رفتن بسیاری از کانون‌های ایران دوستی و مدنیت ایرانی گردید، سلطه حکومت ترک غزنوی را بر این مناطق سایه‌گستر ساخت و قلمرو غزنویان که پیش از سلطنت محمود منحصر به غزنه و نیز بخش‌هایی از خراسان بود، وسعتی قابل توجه یافت. به همین سبب می‌توان براندازی خاندان‌های ایرانی توسط محمود غزنوی را نماد تلخی از غلبه ترکان بر نشانه‌های قومی و ملی ایرانی دانست. چنان که برخی محققان انقراض این خاندان‌ها را «مقدمات ضعف افکار و احساسات ملی و روح استقلال طلبی و بزرگ منشی» می‌دانند. (یوسفی، ۱۳۶۸: ۱۸۷) نکته‌ای که از نگاه شاعران عهد غزنوی مغفول مانده است.

منابع و مأخذ

- ۱- ابن اثیر، عزالدین علی، (۱۳۷۱)، کامل تاریخ بزرگ ایران و اسلام، ترجمه عباس خلیلی، علی هاشمی حائری و ابوالقاسم حالت، تهران، انتشارات علمی.
- ۲- اقبال آشتیانی، عباس، (۱۳۸۶)، تاریخ ایران پس از اسلام، تهران، نگارستان کتاب، چاپ اول.
- ۳- باسورث، کلیفورد ادموند، (۲۵۳۶)، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، چاپ اول.
- ۴- بنداری، فتح بن علی، (۲۵۳۶)، تاریخ سلسله سلجوقی، ترجمه محمد حسین جلیلی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ۵- بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین، (۱۳۸۱)، تاریخ بیهقی، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران، انتشارات مهتاب، چاپ هشتم.
- ۶- تاریخ سیستان، (۱۳۸۹)، «مؤلف نامعلوم»، تصحیح ملک الشعرا بهار، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ اول.
- ۷- جوینی، عظاملک محمد، (۱۳۸۲)، تاریخ جهانگشای جوینی، تصحیح علامه محمد قزوینی، تهران، انتشارات افراسیاب، چاپ سوم.
- ۸- حسینی، صدرالدین، (۱۳۸۰)، زبدة التواریخ، ترجمه روضان علی روح الهی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول.
- ۹- خاقانی، افضل الدین بدیل، (۱۳۸۵)، دیوان اشعار، تصحیح سید ضیاءالدین سجادی، تهران، انتشارات زوآر، چاپ هشتم.
- ۱۰- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم، (۱۳۵۴)، دیوان اشعار، به سعی و اهتمام تقی مدرّس رضوی، تهران، انتشارات سنایی، چاپ چهارم.
- ۱۱- شاد، محمد پادشاه، (۱۳۶۳)، آندراج، فرهنگ جامع فارسی، زیر نظر دکتر دبیر سیاقی، تهران، انتشارات خیام، چاپ دوم.
- ۱۲- صفا، ذبیح الله، (۱۳۸۵)، تاریخ ادبیات ایران، تهران، انتشارات فردوس، چاپ هفدهم.
- ۱۳- ظهیری نیشابوری، ظهیرالدین، (۱۳۳۲)، سلجوقنامه، مقابله و تصحیح محمد رمضان، تهران، انتشارات سلاله خاور، چاپ اول.

- ۱۴- عتبی، عبدالجبار، (۱۳۸۲)، تاریخ یمینی، ترجمه ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی، تصحیح جعفر شعار، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم.
- ۱۵- عنصری بلخی، حسن بن احمد، (۱۳۶۳)، دیوان اشعار، به کوشش سید محمد دبیر سیاقی، تهران، کتابخانه سنایی، چاپ دوم.
- ۱۶- عقیلی، سیف الدین، (۱۳۳۷)، آثار الوزراء، تصحیح میرجلال الدین حسینی محدث، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۷- فرای، ارال، (۱۳۸۹)، تاریخ ایران کمبریج، جلد چهارم، ترجمه تیمور قادری، تهران، انتشارات مهتاب، چاپ اول.
- ۱۸- فرخی سیستانی، ابوالحسن علی بن جولوغ، (۱۳۷۸)، دیوان اشعار، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، انتشارات کتابفروشی زوار، چاپ پنجم.
- ۱۹- قبادیانی، ناصر خسرو، (۱۳۷۰)، دیوان اشعار، تصحیح مجتبی مینوی، مهدی محقق، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم.
- ۲۰- گردیزی، ابو سعید عبدالحی بن ضحاک، (۱۳۶۳)، تاریخ گردیزی، به تصحیح و مقابله عبدالحی حبیبی، تهران، انتشارات دنیای کتاب، چاپ اول.
- ۲۱- لسترنج، گای، (۱۳۳۷)، جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۲۲- معین، محمد، (۱۳۶۲)، برهان قاطع، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ پنجم.
- ۲۳- ناظم، محمد، (۱۳۱۸)، حیات و اوقات محمود غزنوی، ترجمه عبدالغفور امینی، کابل، مطبئه عمومی.
- ۲۴- یوسفی، غلامحسین، (۱۳۶۸)، فرخی سیستانی، بحثی در شرح احوال و روزگار و شعر او، تهران، انتشارات علمی، چاپ دوم.